

WOLVERINE

INFINITY WATCH

MARVEL

5

DUGGAN
MacDONALD
BELLAIRE



Sam
URK
019
Pog
Si
White

PARENTAL
ADVISORY

جر روی سفینه قالونار.

پشت
سر من بمونید!

هیچوقت
فکر نمی کردم از دیدن
پلیس ها خوشحال بشم.
ولی فکر کنم مسئول
مغایرت زمانی...

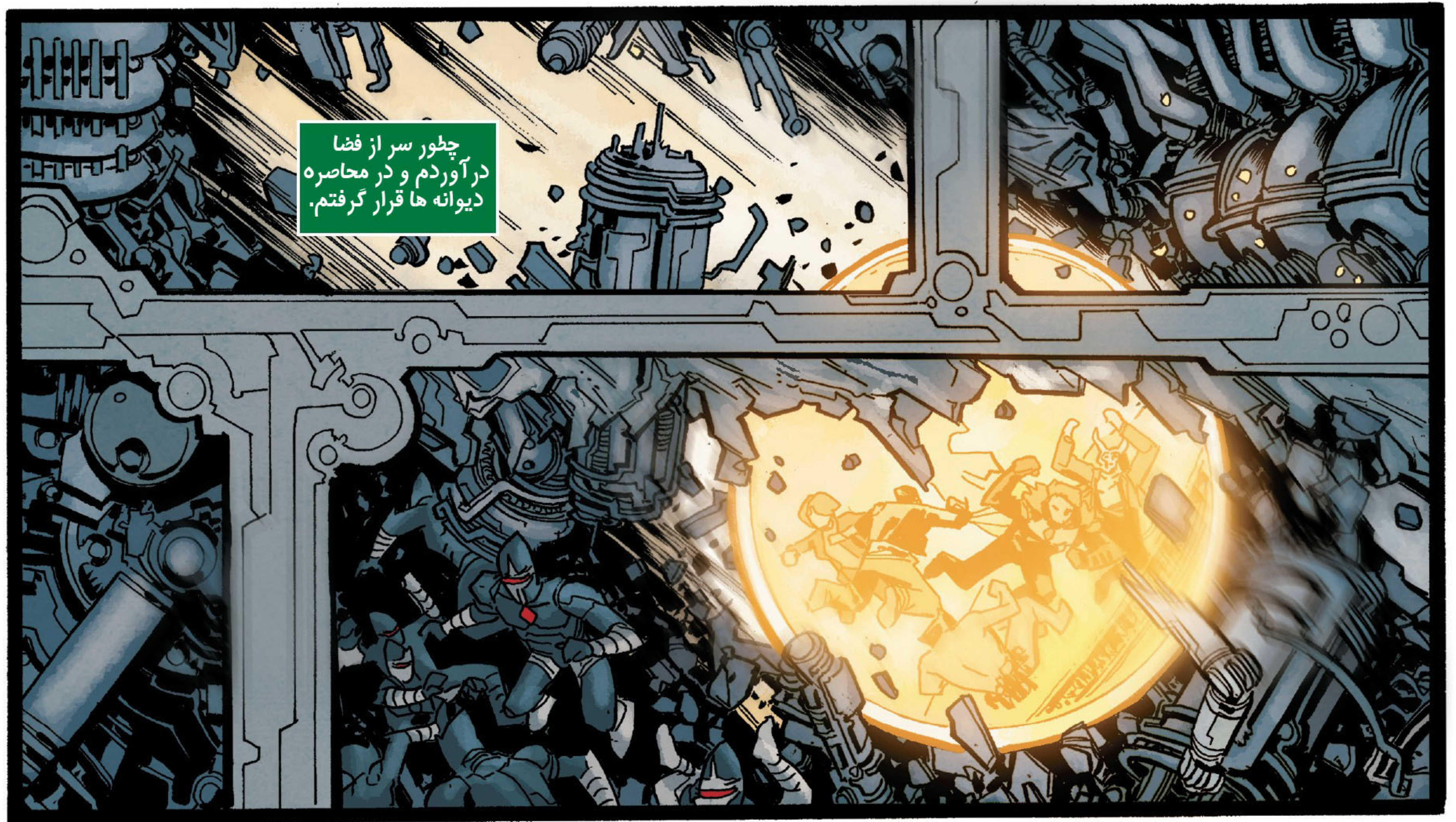
آره،
یکی دیگه از
جادوهای من.



تو پسر خیلی
شیطونی هستی واربرینگر.



چند روز پیش تو
زندان تگزاس بودم.



چطور سر از فضا
در آوردم و در محاصره
دیوانه ها قرار گرفتم.



در این مسیر به جورایی توانایی
این رو پیدا کردم که زمان رو
متوقف کنم و همه اینها رو بوسیله
چیزی که بهش می گن سنگ بینهایت.

البته نه اینکه
این چیزها کمکی
به من می کنند.

ما اون هیولا رو باید از سفینه بیرون بندازیم.

شاید باید این سفینه رو ترک کنیم.

ببین بچه، من قبلا مدرسه ای رو اداره می کردم که کارش کمک به بچه هایی مثل تو بود. ولی متأسفانه تو چند ثانیه ای بیشتر نیست که کنار منی و انکار قراره هر دومون بمیریم.

من همه چیز رو در مورد سنگ بینهایت نمی دونم. ولی می دونم که سبزه کمک می کنه در زمان به جلو و عقب بری.

لوگان، من هر چی رو که در مورد مبارزه ایکس من ها با گولها گفتم، پس می گیرم.

تصور کن که خودت این کار رو می کنی. من فقط اومدم از تو حمایت کنم... از اینجا به بعد خودت باید از خودت مراقبت کنی.

این آخرین چیزی بود که لوگان به من گفت...

SNIKT



سه روز
قبل.



انقدر از مردن می ترسیدم
که زمان رو متوقف کردم...
و انگار دیگه قادر به شروع
مجددش نیستم.

شاید هم مردم
و اینجا جهنمه.



چند روز پیش بود که منتظر بودم
کی اعدام می شم و از آسمان شب
درخواست می کردم زمان بیشتری
بهم بده.



الان دوباره
تو یه سلولم.

سه بار کل سفینه رو
گشتم تا شاید راه
خروجی پیدا کنم.



هیچی.

رپتورها می خواستند منو
تکه تکه کنند تا بفهمند
که من چطور زمان رو متوقف
می کنم.



انگار من تنها
کسی نبودم که روشن
آزمایش می کردند.



همم. یه نوع
زره.



این لباس عزاداری
برای این مرد بوده...

...شاید برای
من هم همین
حکم رو داره.

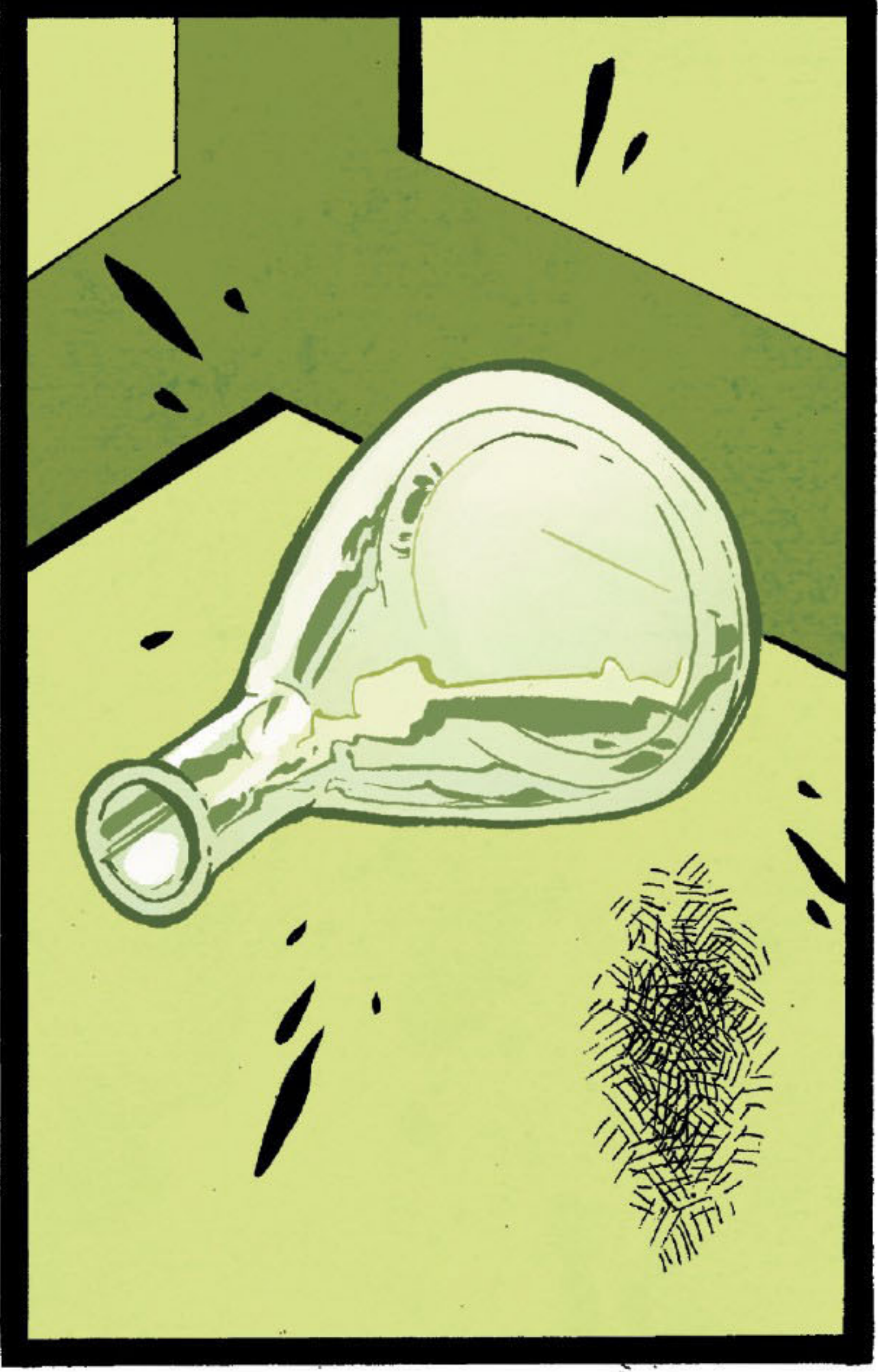
من قبلاً هم وقتی در زندان
جنایی تگزاس بودم، لباس
یک مرده رو به تن کردم.



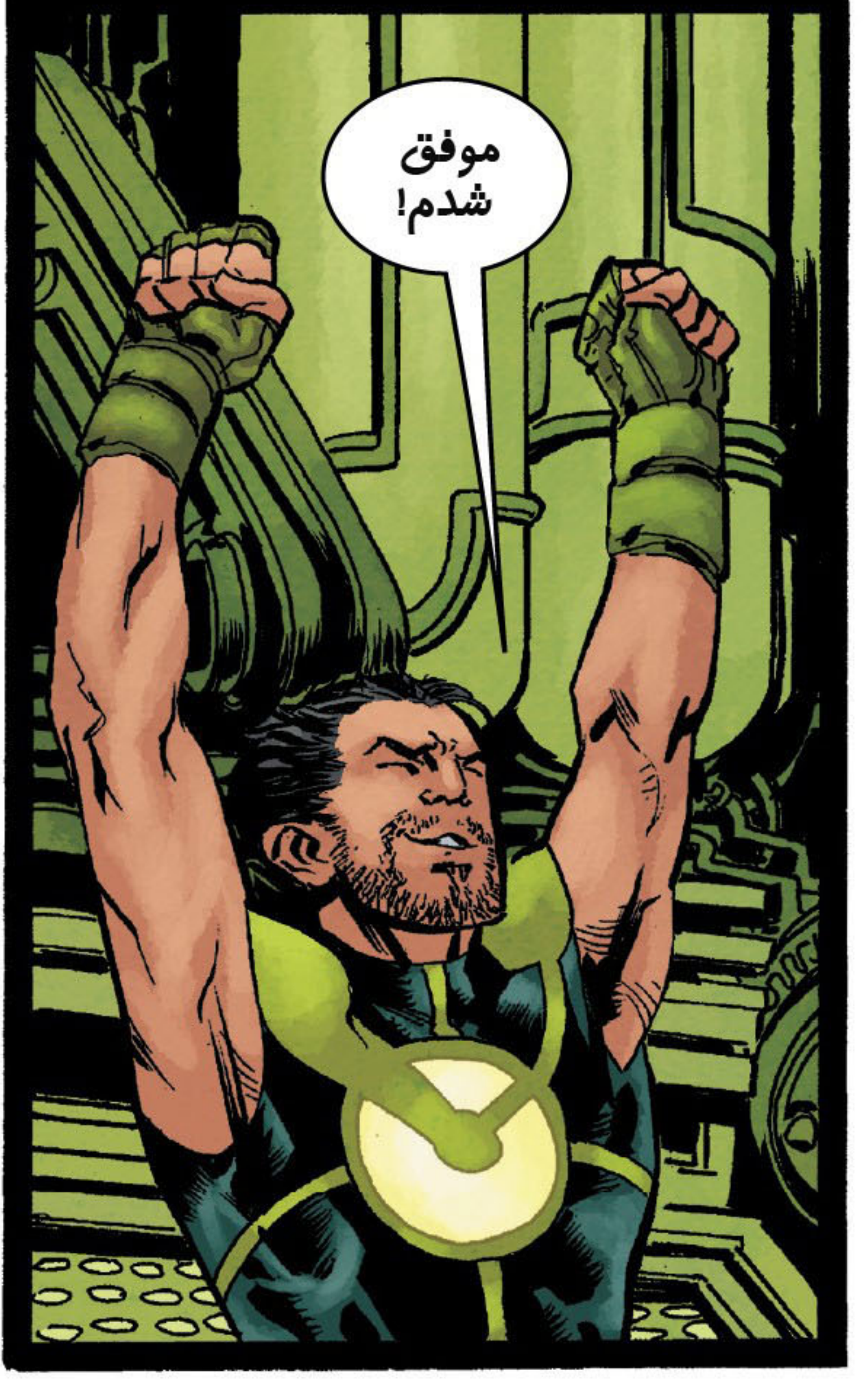
نمی دونم می شه زمان
رو متوقف کرد وقتی قبلا
زمان رو متوقف کردم.



نننن.
برگرد عقب!



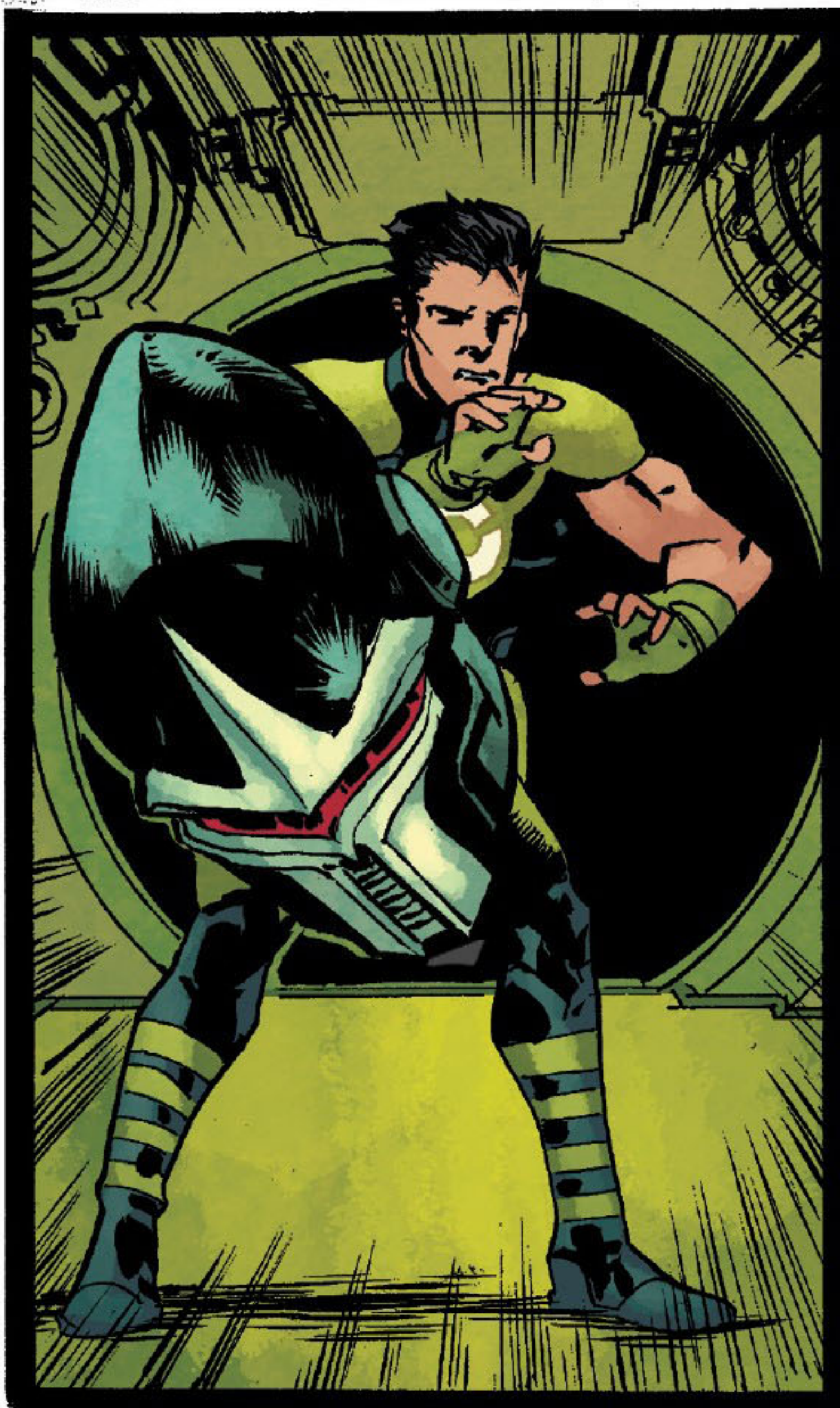
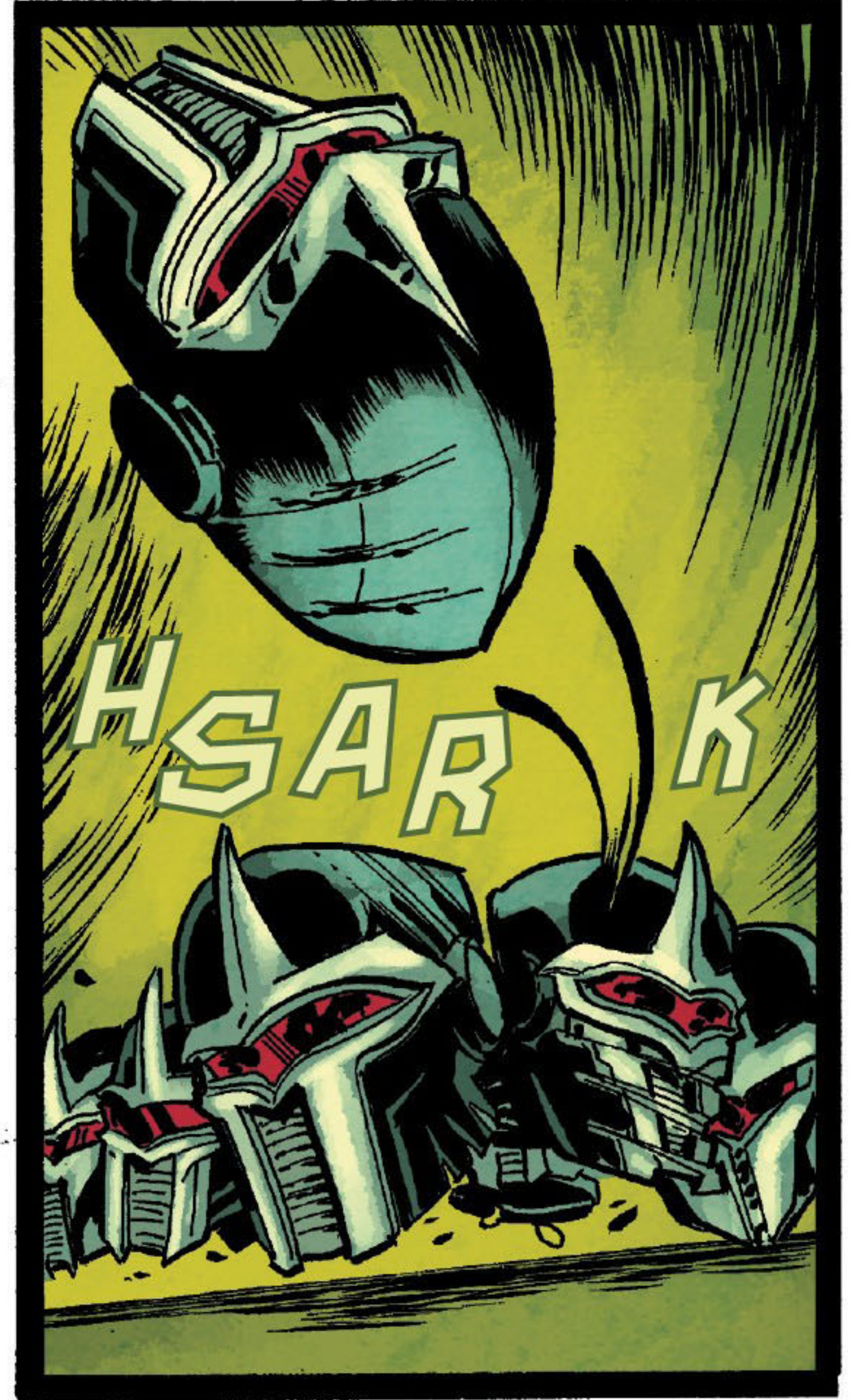
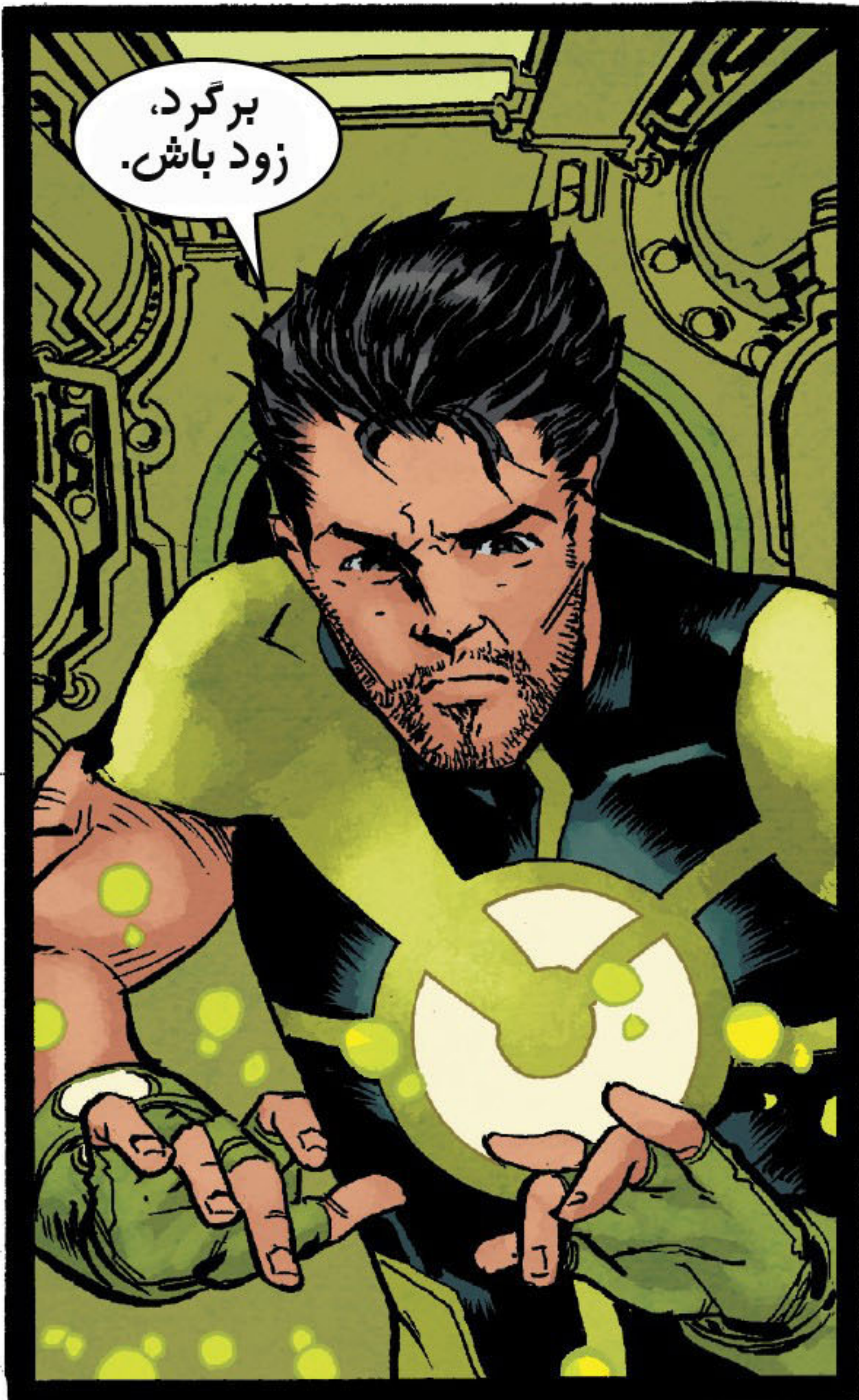
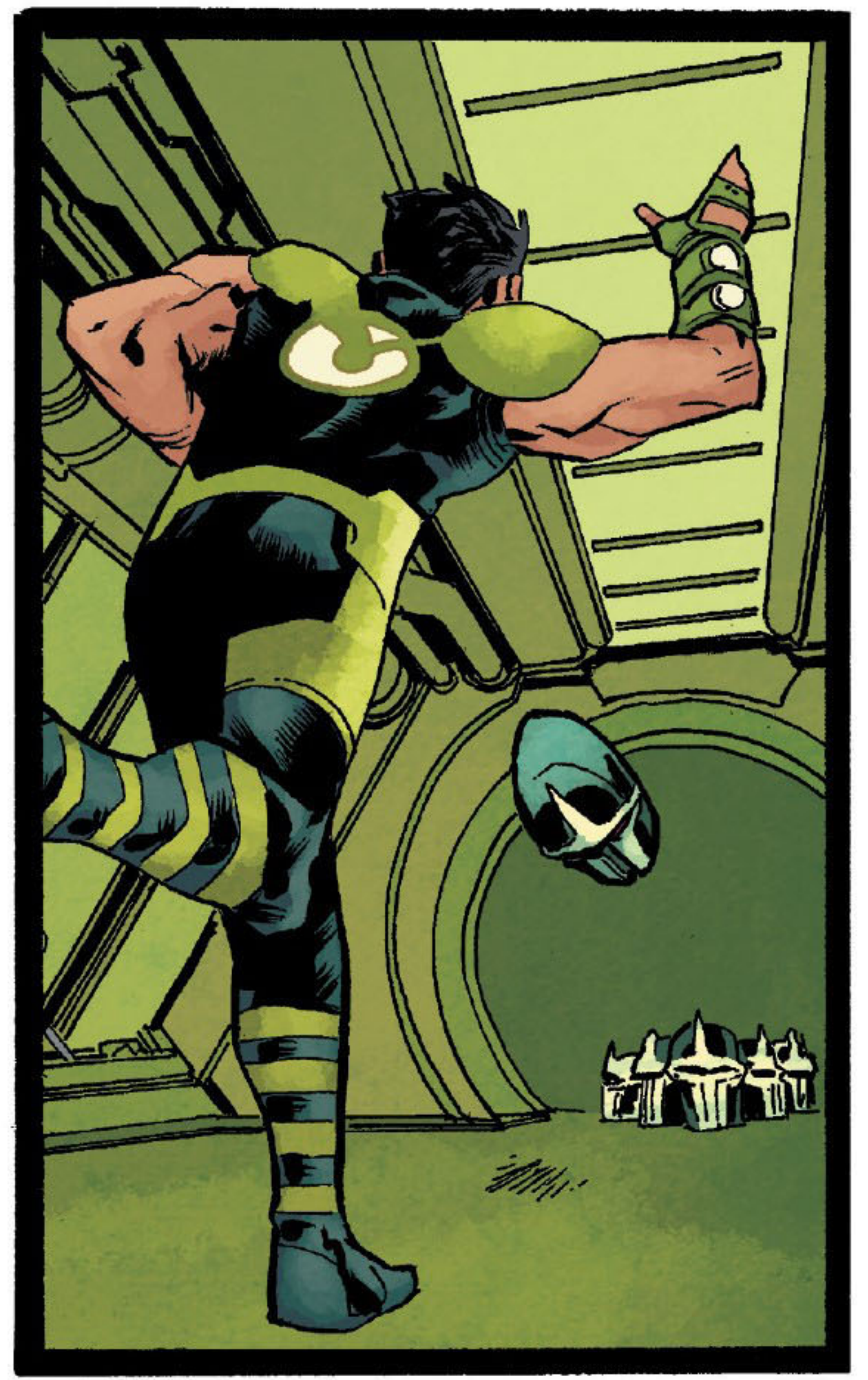
موفق
شدم!



عوضی...



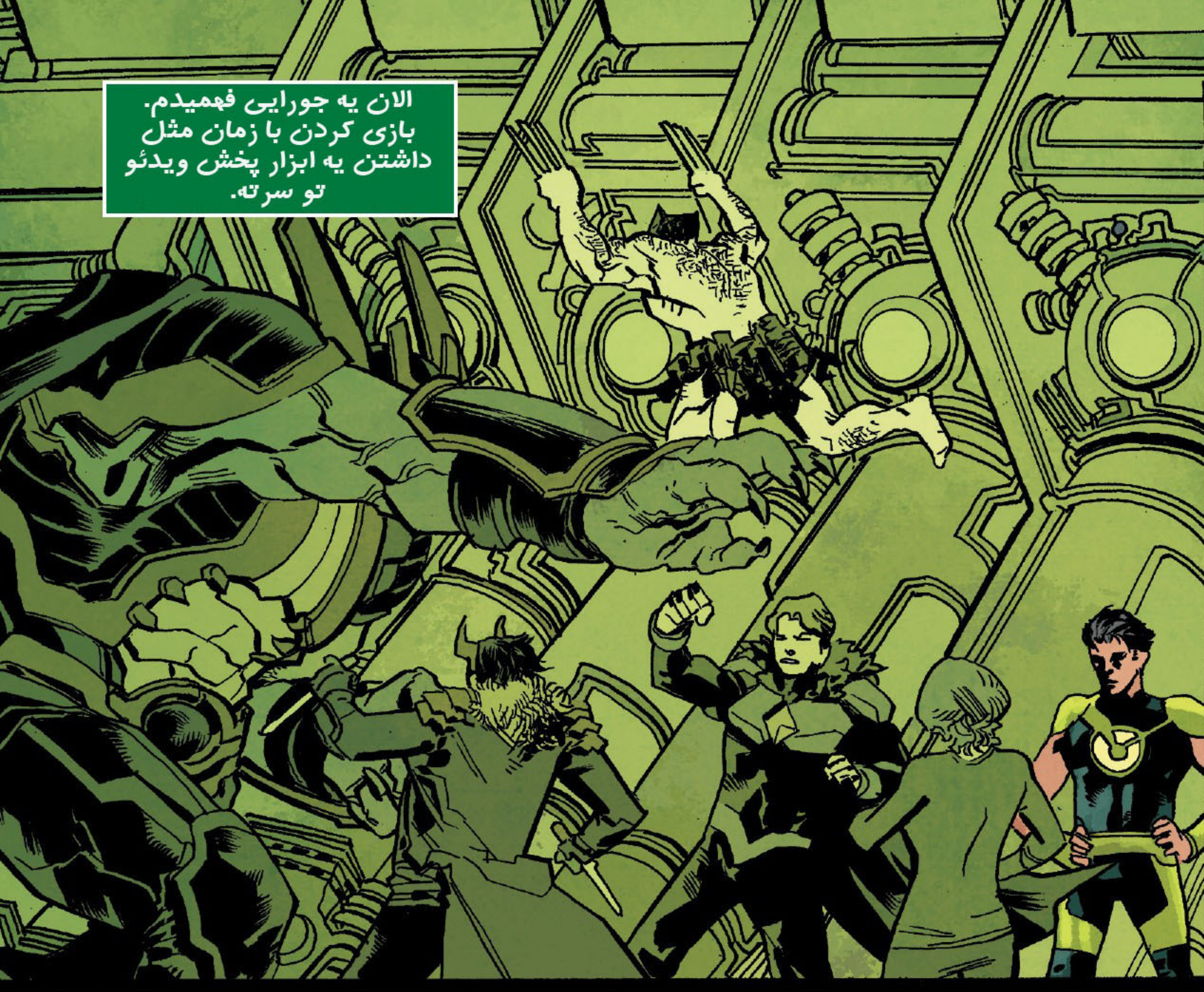
یک روز رو صرف
برگردوندن لحظات
می کنم.



وقتشه که من
برگردم.

و فکر می کنم
بالاخره کنترل از
راه دورش رو پیدا
کردم.

الان به جورایی فهمیدم.
بازی کردن با زمان مثل
داشتن به ابزار پخش ویدئو
تو سرته.



از سر راهم
برو کنار!

می دونی
گلوریا... زندگی
بصورت به روح
خیلی بده.

OOF!

UGHN!





متوقف شد.

نمی دونم
چقدر می توانم تو
این حالت نگهش
دارم.

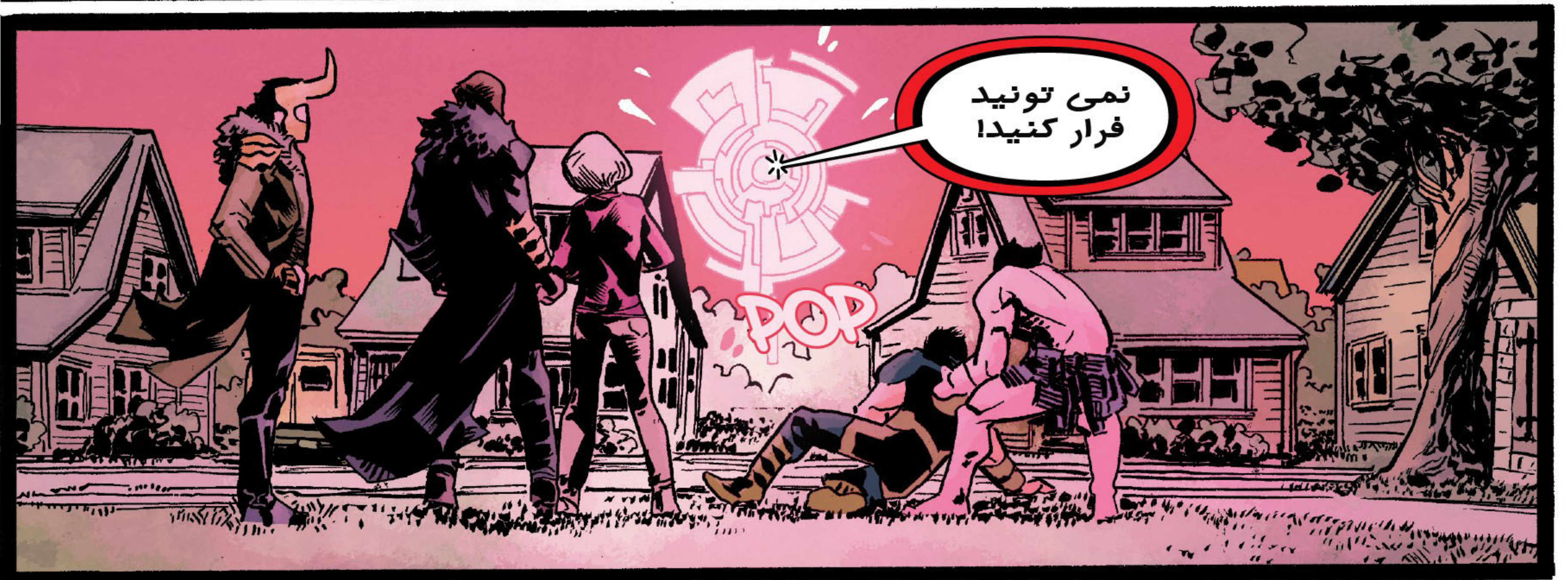
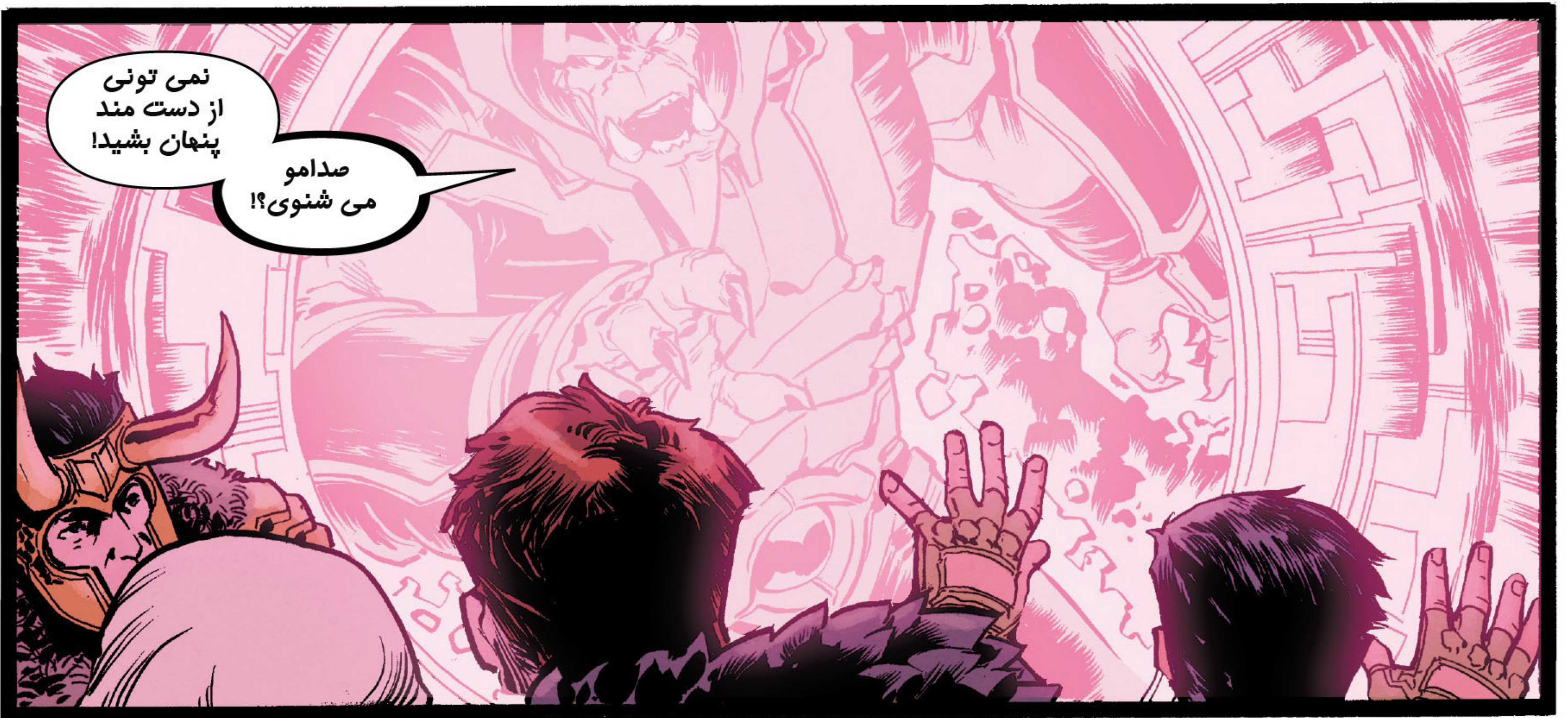
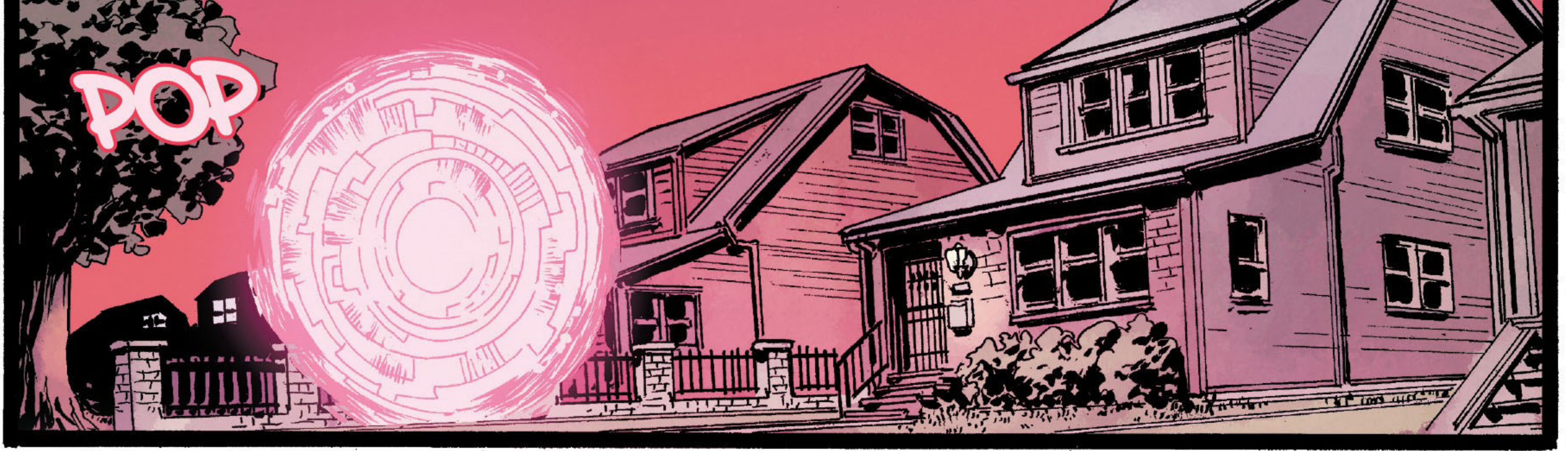
یه کم تمرین
دارم.

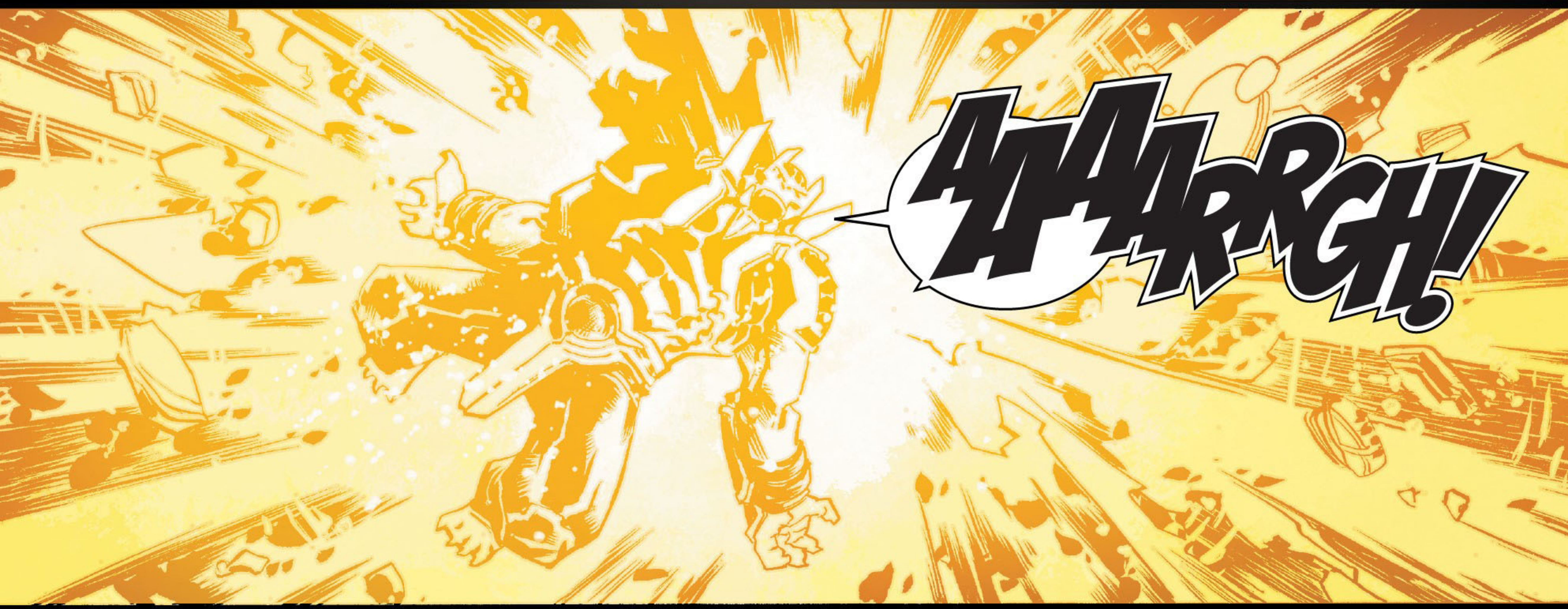


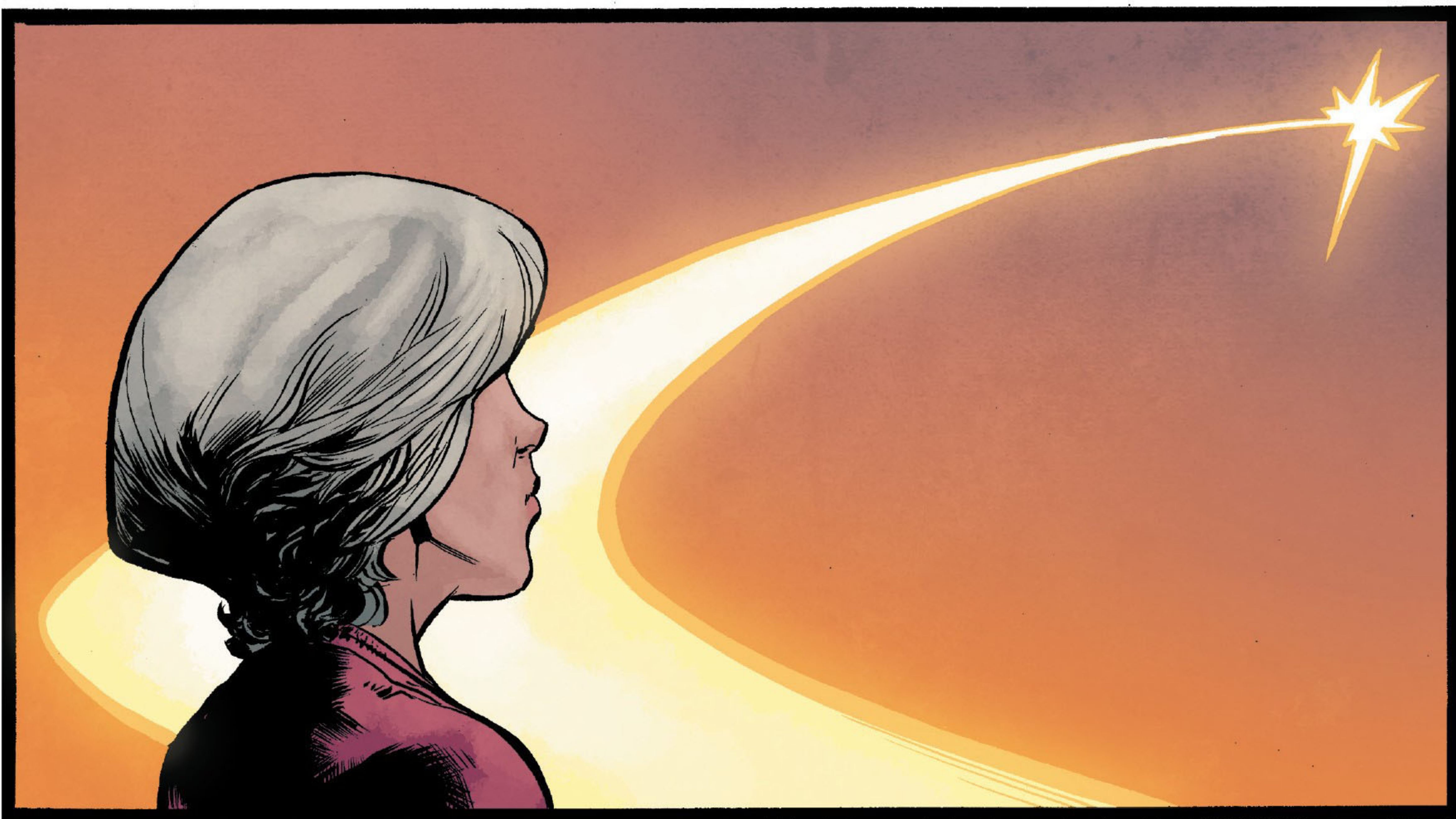
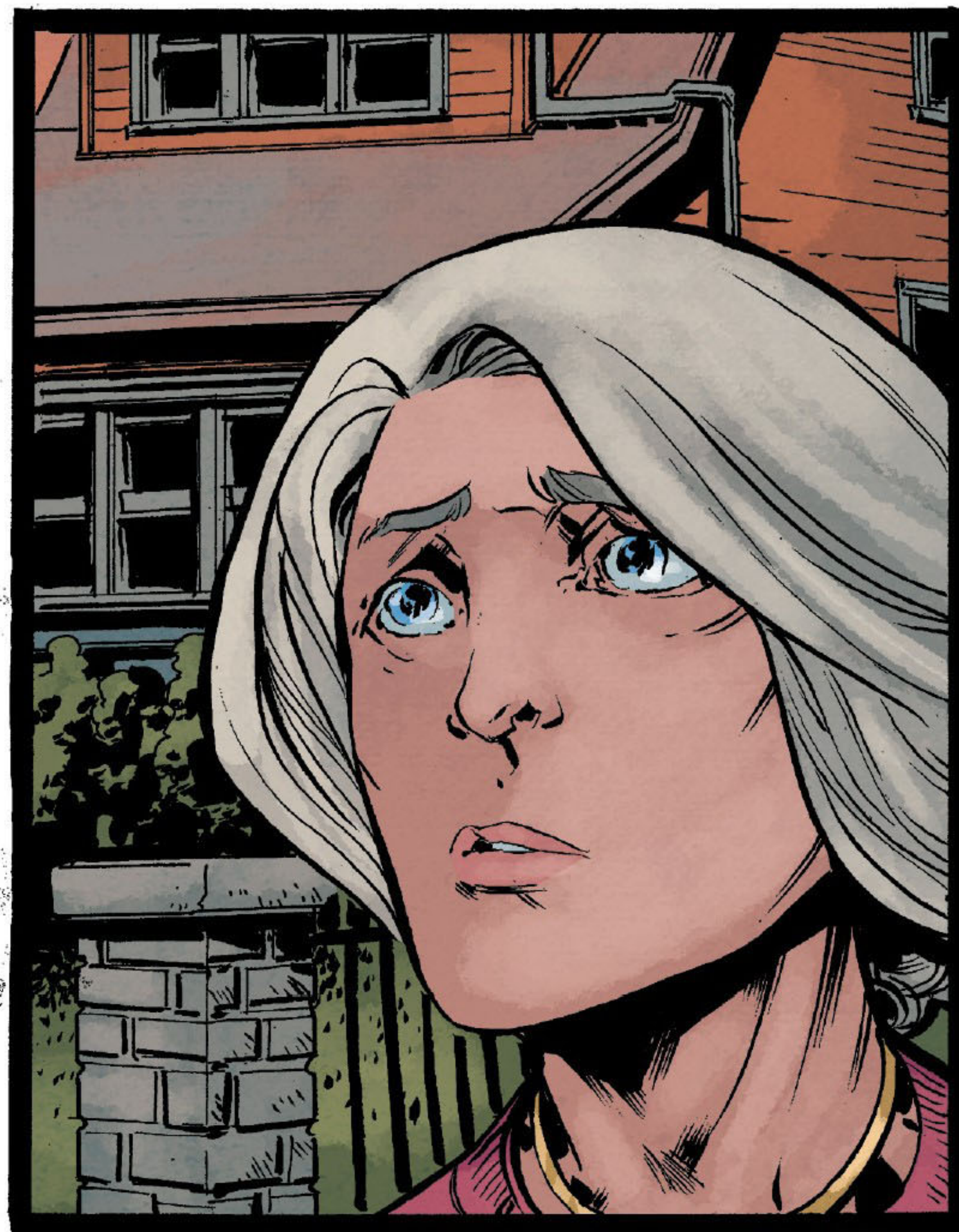
کارت
عالی بود
پسر... از اینجا
به بعد با من!



این سفینه
داره از بین می ره.
هر کی می خواد برگرده
زمین بره به سمت
پورتال!







لعنتی...
چماق زمان تو اون
سفینه بود وقتی
منفجرش کردم.



زمان رو
برگردون. باید
برم بیمارمش.

اصلاً ولش کن...
می تونی منو برگردی
تا بتونم چیزی رو که
ایکس من ها رو کشت
متوقف کنم.

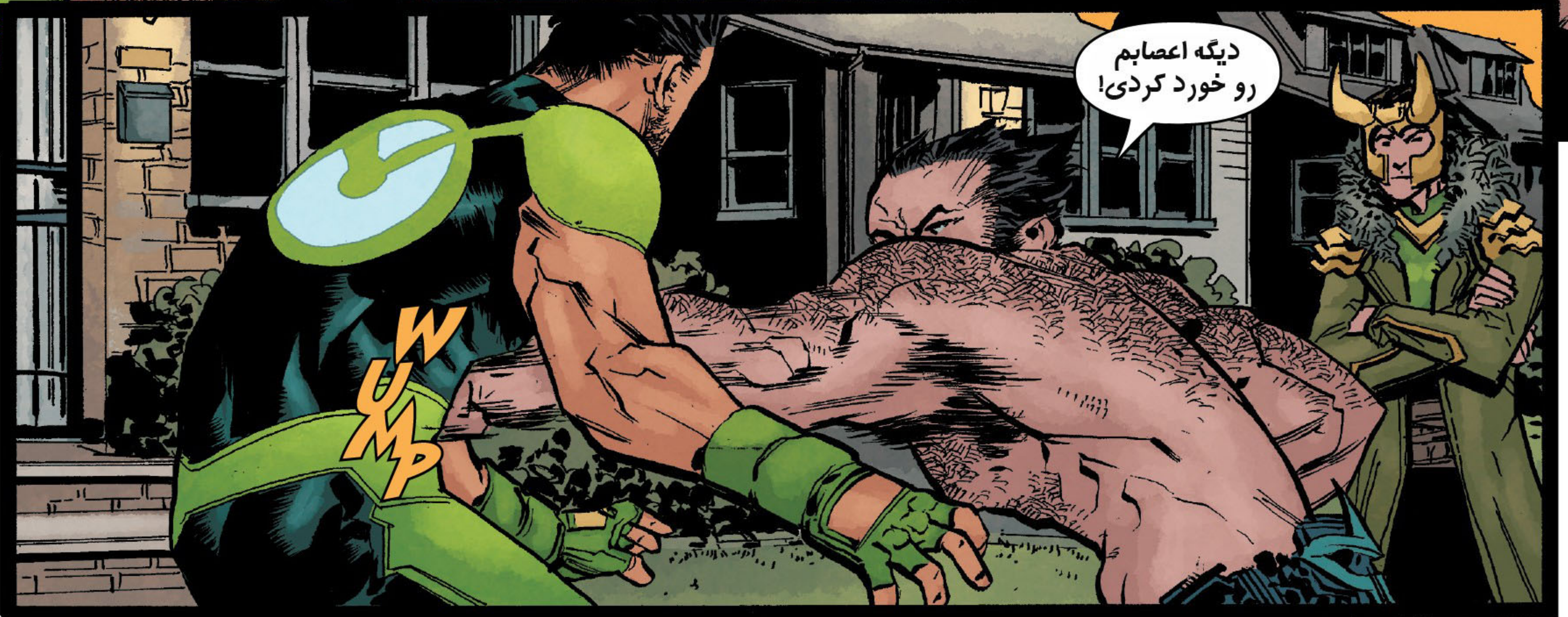
با چیزی
که ایکس من ها
رو کشته روبرو
بشی!؟



دیوونه
شدی!؟

تازه... دورترین
نقطه از زمان که تا
حالا تونستم برم در حدود
۹۰ ثانیه است.

باید
تلاش
کنیم!



دیگه اعصابم
رو خورد کردی!



حالا مرد باش!

تو به من مدیونی. ایکس من ها خانواده من هستند و تو زنده ای فقط بخاطر من.

خوب، به نظرم دفعاتی رو که من هر دو شما رو نجات دادم یادتون رفته.



کل عمرم مثل یه سگ لکد خوردم. پدرم، بچه های مدرسه و پلیس های تگزاس و بیگانه ها و حالا هم موجودات عجیب الخلقه.

دیگه قرار نیست به کسی باج بدم!



دست از سرم بردارید!

WHACK

WHUDD

WHAM

POK

من نخواستم تو گروه شما باشم. این آدمها دوست من نیستند. اونها دنبال قدرت من هستند. درست مثل رپتورها.

منم برای خودم زندگی داشتم. زندگی که من خوام حفظش کنم.

OOF!

K
R
A
K

اون رفته
لوگان.

متأسفم.

و مشخصه
که در تغییر زمان
تبحر بیشتری پیدا
کرده.

گوش کن
بچه!

GRRR!

SNIKT

SNIKT





”و هیچکس غیر از من نمی تونی قصه منو بنویسه.

”سنگ های نفرین هستند. اونها اسکلت سازنده این جهان هستند. ولی تحت کنترل هستند...اونها در خدمت اراده دیگران هستند.



”کل این کارها برای این بود که این سنگ ها طوری شکل بگیرند که هرگز نتونند دنیای ما رو کنترل کنند. اگر اینها توسط ارواحی از دنیای ما کنترل می شن، شاید بتونند رشته کنترلی عروسک های خیمه شب بازی مثل ما رو که در گهواره خلقت دیده بودم، قطع کنند. ❀



❀ در جنگ های بینهایت (۲۰۱۸)!



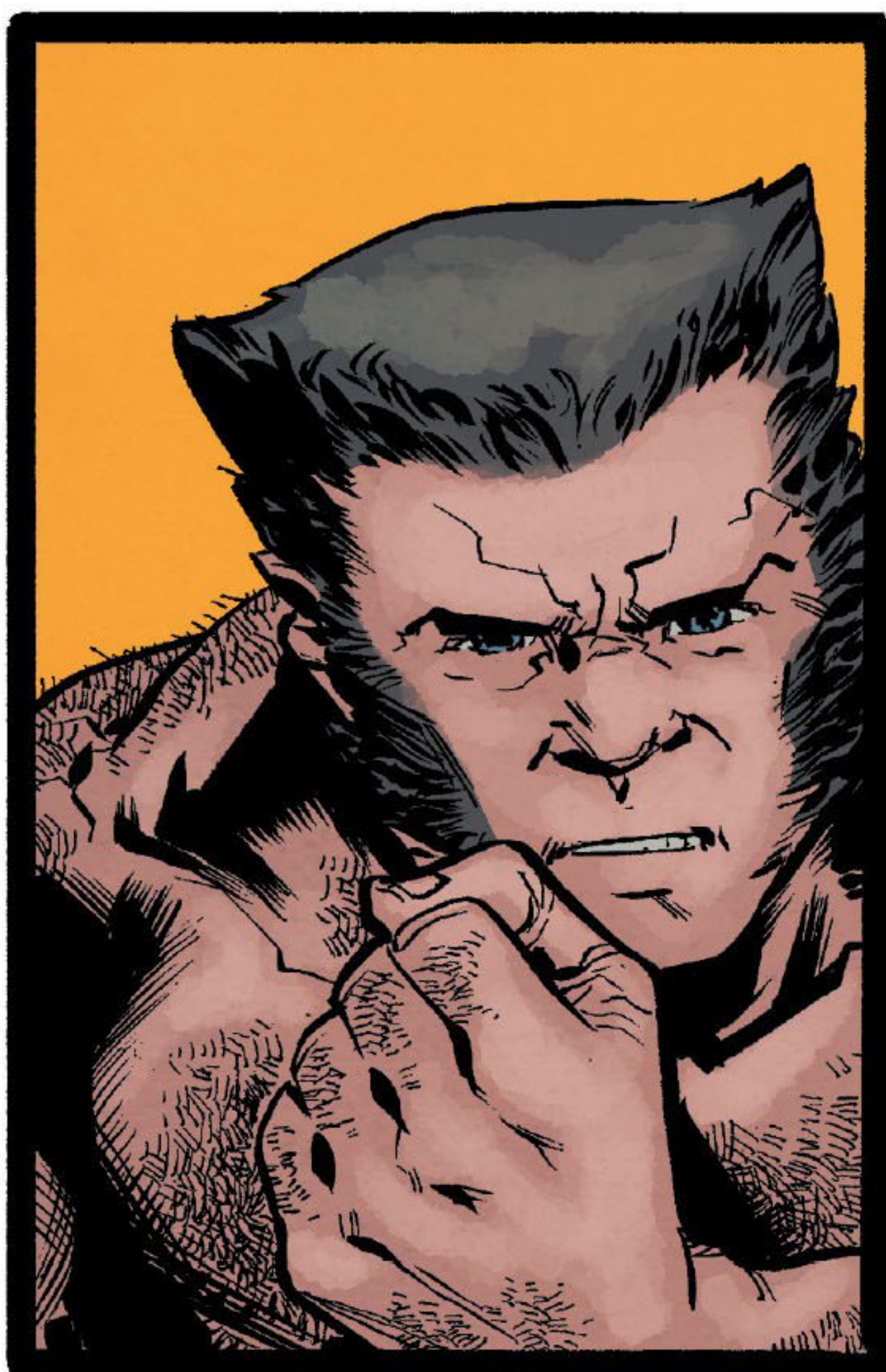
”بزودی جنگ قلمروها تا مرزهای شما پیش میاد. و من پاداش خودم رو دیدم. هیچ پاداشی نبود...



هیچکدوم
از اینجا برام
مهم نیست!

من قبول
نمی کنم که
ایکس من ها
مردندا!

هر چیزی بالاخره
می میره لوگان.



جالبه.



امیدوارم
قضیه حل و فصل
شده باشه. من حوصله
هیچ چماق زمانی سگ شکاری
یا پورتالی رو ندارم. می خوام
مدت محدودی که از زندگیم
باقی مونده زندگی کنم.
قبل از اینکه پدرم اونو
از من بگیره.

تمام.





اضافه کاری،
صاحب زمان از رویارویی
با قدرت بینهایت جان سالم
به در برد... و حالا زمان در
ساعت بینهایت دوباره
از نو شروع شده بود.



به سلامتی
داستان خرابی
که درست شد...



آه.
درسته.
همه چیز
مرده.